

بود شیری به پیشه‌ای خفته  
آن قدر گوشِ شیر گاز گرفت  
تا که از خواب، شیر شد بیدار  
دست بُرد و گرفت کله‌ی موش  
خواست در زیر پنجه له کندش  
گفت: «ای موشِ لوسِ یک‌غازی  
موشِ بیچاره در هراس افتاد

موشکی کرد خوابش آشفته  
که رها کرد و گاه باز گرفت  
متغیر ز موش بد رفتار  
شد گرفتار، موشِ بازی‌گوش  
به هوا برده بر زمین زندش  
با دمِ شیر می‌کنی بازی؟»  
گریه کرد و به التماس افتاد

موش هیچ است بیست شاه و حوش

از تو امید مغفرت دارم

بجهد واکرد و موش را دل کرد

شیر را آمد لهن بلا بر سر

در همان حول و حوش، دام نهاد

عوض کرک، شیر کیر افتاد

از برای خلاص او بشتافت

تا که در بزد شیر از آنجا جان

خود رها شد ز بختی صیاد

که تو شاه و حوشی و من موش

تو بزرگی و من خطا کارم

شیر از این لایب، رحم حاصل کرد

اتفاقاً سه چار روز دگر

از پی صید کرک، یک صیاد

دام صیاد، کیر شیر افتاد

موش چون حال شیر را دریافت

بندها را جوید با دندان

شیر چون موش را دهایی داد

ایرج صیورا

هر صیاد کنی به خود کنی که هر صید کنی و بد کنی

تو غنی می‌گانی و در دجله افزان

نه امروز در بیابان - صید باز

